

Research Journal of  
Association For Islamic  
Thought of Iran  
Vol.۱, No.۲, spring ۲۰۰۵

فصلنامه علمی -  
پژوهشی  
انجمن معارف  
اسلامی ایران  
صفحات ۸۴ - ۷۱  
سال اول، شماره  
دوم، بهار ۱۳۸۴

## خردورزی در ماجرای ذبح فرزند توسط ابراهیم خلیل

عبدالرحیم سلیمانی اردستانی\*

### چکیده:

پس از اینکه نقد تاریخی کتاب مقدس در سده‌های هجدهم و نوزدهم ایمان مسیحی غرب را متزلزل کرد، کسانی برای این ایمان تلاش کرده، راه‌حلهایی ارائه کردند. از جمله این افراد سورن کرکگور دانمارکی بود که بر «ایمان‌گرایی» تأکید داشت. او بر روی ماجرای ذبح فرزند توسط حضرت ابراهیم، آن‌گونه که در تورات روایت شده، متمرکز شده، با خردستیز شدن این داستان، بر نظریه خود پافشاری می‌کند. در این نوشتار برآنیم که اولاً روایت قرآن از ماجرای ذبح فرزند با روایت توراتی آن کاملاً متفاوت است؛ ثانیاً روایت قرآن به هیچ‌وجه خردستیز نیست؛ و ثالثاً اساساً ابراهیم قرآن بر خرد متکی است و در پی آن است که از این طریق خدای خود را بیابد و هرگز به امر خردستیز تن در نمی‌دهد. کلیدواژه‌ها: ابراهیم، ذبح فرزند، تورات، قرآن، خردورزی، ایمان‌گرایی.

\*. عضو هیأت علمی سازمان سمت.

## مقدمه

هنگامی که طوفان روشننگری در قرن هجدهم جهان غرب مسیحی را درنوردید و خرابی‌های وسیعی به بار آورد، ایمان مسیحی بیشترین خسارت را متحمل شد. سنگینی این خسارت بیشتر از این جهت بود که آن چیزی که در این دوره مورد توجه و تأکید بود و در واقع محور همه چیز انگاشته می‌شد، یعنی خرد و دانش تجربی انسان، همان چیزی بود که قرن‌ها در تاریخ دیانت مسیحی به آن بی‌مهری شده بود. در طول قرون وسطا انسان موجودی حقیر و ناتوان بود که می‌بایست چشم‌بسته هر چیزی را می‌پذیرفت و کمتر اجازه تأمل و تفکر می‌یافت. اما زمانی که کاسه صبر این انسان لبریز شد، مدعی تولد دوباره یا رنسانس گردید. در واقع همین ادعا بود که قرون وسطا را به پایان رسانید و عصر جدید را آغاز کرد. از این زمان به بعد، هرچه بیشتر می‌گذشت، به انسان و توانایی او بیشتر توجه می‌شد تا اینکه در قرن هجدهم سخن از این رفت که انسان قادر است همه زوایای مبهم گیتی را با سرپنجه علم و دانش خویش کشف کند.

(Rogerson, ۱۹۹۵: ۶۴)<sup>۱</sup> طرفداران این اندیشه مدعی شدند که همه چیز را باید به آزمایشگاه علم برد و مورد تجربه و آزمایش قرار داد و از نو بررسی کرد.

حتی کتاب مقدس نیز از این مدعا برکنار نماند. ایشان گفتند که کتاب مقدس را نیز باید مورد بررسی علمی قرار داد و فرقی بین این کتاب و دیگر کتاب‌ها نیست. (کیوپیت، ۱۳۷۶: ۱۰۹) پس جریانی به وجود آمد که «نقد تاریخی کتاب مقدس» خوانده می‌شود. جریان نقادی تاریخی، کتاب مقدس را به صورتی همه جانبه و تمام عیار زیر سؤال برد. مدعیان این جریان با ادله دقیق علمی ثابت کردند که عمده نوشته‌های مجموعه عهد قدیم و عهد جدید را نه نویسندگانی که سنت می‌پنداشت، بلکه نویسندگانی ناشناخته، و قرن‌ها پس از شخصیت‌هایی که گمان می‌رفت نویسنده آن کتاب‌هایند، نوشته‌اند. اینان گفتند ادله محکمی وجود دارد که نویسندگان این نوشته‌ها از منابع در دسترس خود استفاده کرده‌اند، و بنابراین، الهامی‌بودن این کتاب‌ها را زیر سؤال بردند.

علاوه بر این، نقادان جدید به نقد محتوای این کتاب‌ها پرداختند و بسیاری از مطالب موجود در آنها را زیر سؤال بردند. (هوردن، ۱۳۶۸: ۳۸) هرچند برخی از اموری را که ایشان رد کردند - برای مثال، معجزاتی که در این متون نقل شده است - به جهان‌بینی مادی آنان مربوط می‌شد و گریز از آن چندان مشکل نبود، اما همیشه این‌گونه نبود. آنان گفتند برخی از رفتارهایی که در این متون به انبیا و مشایخ نسبت داده شده، با اخلاق سازگاری ندارد. (Rogerson, ۱۹۹۵: ۶۵)

<sup>۱</sup>. Rogerson, John «The Old Testament: Historical Study and New Roles» in Companion Eucyclopedia of Theology, London and NewYork, ۱۹۹۵, p. ۶۴.

همچنین برخی از عقاید موجود در این کتابها، به ویژه در عهد جدید، خردستیز است، مانند شخصیتی که پولس و یوحنا در نوشته‌های خود برای عیسی قائل شده‌اند. به هر حال، این موج باعث شد که ایمان مسیحی در غرب بسیار متزلزل شود، چراکه اصل و ریشه آن لطمه دیده بود. در این زمان بود که افرادی به فکر نجات ایمان مسیحی افتادند و حاصل تلاش اینان علمی است که «الاهیات جدید مسیحی» خوانده می‌شود. برخی از این عالمان جانب مدرنیته و نقد تاریخی را گرفته‌اند و تلاش کرده‌اند بیانی جدید از مسیحیت ارائه دهند که البته غالباً با مسیحیت سنتی تفاوت ریشه‌ای دارد. دسته‌ای دیگر به جنگ مدرنیته و نقد تاریخی رفته، سعی کرده‌اند راهی برای حفظ مبانی سنتی بیابند. یکی از نخستین کسانی که در برابر مدرنیته و نقد تاریخی واکنش نشان داد، و البته به تنهایی به آن حمله کرد، سورن کرکگور دانمارکی (۱۸۱۳ - ۱۸۵۵) بود. او برای دفاع از ایمان مسیحی و ردّ مدرنیته و نقادی تاریخی راهی خاص، یعنی «ایمان‌گرایی» را می‌پیماید که البته در تاریخ مسیحیت بی‌سابقه نیست و افراد زیادی اصل آن را پذیرفته‌اند؛ اما کرکگور بیانی خاص و جدید از آن ارائه کرد. سخن او این است که در ایمان باید خطر وجود داشته باشد، و در پذیرش و گردن نهادن به چیزی که خرد آن را پذیرفته و تأکید کرده هیچ خطری نیست. او در کتاب **ترس و لرز** به شیوه‌ای خاص به بیان این موضوع می‌پردازد. درواقع او داستانی دارد که قهرمان آن ابراهیم خلیل(ع) است. کرکگور مدعی است که ابراهیم به يك امر خردستیز، یعنی ذبح فرزند، گردن نهاد و به همین دلیل او شهسوار ایمان است.

ماجرای ذبح فرزند توسط حضرت ابراهیم در قرآن مجید نیز نقل شده است. همین امر باعث شده که برخی مدعی شوند مسلمانان نیز به ناچار باید حدی از ایمان‌گرایی را بپذیرند. پرسش این است: آیا واقعاً ماجرای ذبح فرزند توسط ابراهیم، و به ویژه روایتی از آن که قرآن ارائه کرده، خردستیز است؟ آیا بین روایت تورات از این ماجرا و روایتی که قرآن بیان می‌کند تفاوت است؟ آیا مجبوریم سخن کرکگور را در رابطه با عمل حضرت ابراهیم بپذیریم؟ اینها سؤالاتی است که این نوشتار به پاسخ آنها می‌پردازد.

### الف) روایت تورات از ماجرا، و تحلیل کرکگور

تورات ماجرای ابراهیم و ذبح فرزند را این‌گونه روایت می‌کند:

و واقع شد بعد از این وقایعی که خدا ابراهیم را امتحان کرده، بدو گفت: ای ابراهیم، عرض کرد: لَبیک! گفت: اکنون پسر خود را که یگانه توست و او را دوست می‌داری، یعنی اسحاق را بردار و به زمین موریاب برو و او را در آنجا بر یکی از کوره‌هایی که به تو نشان می‌دهم برای قربانی سوختی بگذران. بامدادان ابراهیم برخاسته، الاغ خود را بیاراست و دو نفر از نوکران خود را با پسر خویش اسحاق برداشته، و هیزم برای قربانی سوختی شکسته، روانه شد... در روز سوم

ابراهیم چشمان خود را بلند کرده، آن مکان را از دور دید. آنگاه ابراهیم به خادمان خود گفت: شما در اینجا نزد الاغ بمانید تا من با پسر بدانجا روم و عبادت کرده، نزد شما بازآیم. پس ابراهیم هیزم قربانی سوختنی را گرفته، بر پسر خود اسحاق نهاد و آتش و کارد را به دست خود گرفت و هر دو با هم می‌رفتند. و اسحاق پدر خود ابراهیم را خطاب کرده گفت: ای پدر من، گفت: ای پسر من، گفت: اینک آتش و هیزم، لکن برده قربانی کجاست؟ ابراهیم گفت: ای پسر من، خدا برة قربانی را برای خود مهیا خواهد ساخت و هر دو با هم رفتند. چون به آن مکانی که خدا بدو فرموده بود رسیدند، ابراهیم در آنجا مذبح گذاشت. و ابراهیم دست خود را دراز کرده، کارد را گرفت تا پسر خویش را ذبح نماید. در حال فرشته خداوند از آسمان وی را ندا در داد و گفت: ای ابراهیم، عرض کرد: لبیک! گفت: دست خود را بر پسر دراز مکن و بدو هیچ مکن، زیرا که الان دانستم که تو از خدا می‌ترسی؛ چون که پسر یگانه خود را از من دریغ نداشتی. (پیدایش، ۲۲: ۱-۱۲)

آنچه از این فقره آشکار است این است که خداوند می‌خواسته میزان ایمان ابراهیم را آزمایش کند و ابراهیم از این آزمایش سخت بسیار سربلند بیرون آمده است. ابراهیم نه در پیام خدا تردید کرده و نه در انجام وظیفه لحظه‌ای درنگ کرده است. ابراهیم نه تنها ماجرا را با اسحاق در میان نمی‌گذارد، بلکه هنگامی که اسحاق از او درباره قربانی می‌پرسد پاسخ می‌دهد که خدا قربانی را می‌رساند. از آنجا که ابراهیم واقعاً نمی‌دانست که واقعیت را به اسحاق بگوید. همچنین ظاهر این عبارت که «اسحاق را بسته، بالای هیزم بر مذبح گذاشت» شاهد بر این است که اسحاق در جریان نبوده است. بنابراین، در این داستان فقط ابراهیم مورد آزمایش قرار گرفته و او به خود حق داده است که به خاطر فرمان خداوند فرزند خود را قربانی کند، هر چند فرزند در جریان نباشد و یا چه بسا به این کار راغب نباشد. کرکگور در برداشت خود از این ماجرا، که ظاهراً از عنصر تخیل نیز خالی نیست، بر همین نکته تأکید می‌ورزد. ابراهیم می‌خواهد وظیفه الهی خود را انجام دهد. او در این راه خود را به اسحاق بسیار خشن و بی‌رحم نشان می‌دهد. اسحاق به پای پدر می‌افتد و به التماس می‌کند و چون نمی‌تواند در پدر تأثیر بگذارد، به خدا پناه می‌برد و به او التماس می‌کند. اما ابراهیم زیر لب استغاثه می‌کند: «ای خدایی که در آسمانی، از تو سپاسگزارم. برای او آن به که مرا یک هیولا بداند تا که ایمان به تو را از دست بدهد.» (کرکگور، ۱۳۷۸: ۳۶ - ۳۷)

در دید کرکگور آنچه خداوند از ابراهیم خواسته بود، بسیار سخت و ناگوار بود. کشتن فرزند دل‌بند بدون رضایت او بسیار سخت و طاقت‌فرساست. ابراهیم فرزند خود را ذبح نکرد، اما به تعبیر کرکگور، همین‌که خداوند از او چنین چیزی خواسته بود، وی را پیر و فرسوده کرد. او نمی‌توانست خواسته خداوند را فراموش کند و به همین خاطر چشمان او تیره شد و دیگر روی شادمانی ندید. (همان: ۳۸)

ابراهیم کرکگور مردد بود. او پاهایش می‌لرزید. چرا؟ چون او بین دو گناه گرفتار شده بود. او از يك سو باید خدا را اطاعت می‌کرد و سرپیچی از دستور او گناهی بزرگ بود. و از سوی دیگر وظیفه پدری او چیز دیگری بود. او احساس گناه می‌کرد که فرزند دل‌بند خود را ببندد و قربانی کند. به همین خاطر از خدا طلب آمرزش می‌کرد و در طول مسافرت سه روزه به سوی کوه موریبا هیچگاه آرامش نداشت. (همان)

ابراهیم کرکگور وقتی کارد را بیرون آورد دستانش به شدت می‌لرزید و نومی‌دی وجودش را فراگرفته بود و اسحاق کرکگور، آنگاه که پس از پایان ماجرا سالم به خانه بازمی‌گردد، ایمانش را از دست داده است. (همان: ۳۹)

ابراهیم در برداشت کرکگور، همه درک و عقل خودش را رها کرده است. او وقتی که از سرزمین پدری خود به فرمان خدا به سوی سرزمین موعود می‌کوچد، خرد و درک ناسوتی خود را به جای می‌گذارد و تنها ایمان را با خود می‌برد. (همان: ۴۲) هنر او این بود که به امور خردستیز و محال ایمان داشت. (همان: ۴۶)

ابراهیم کرکگور خردمند نیست، بلکه شورمند است. ابراهیم شورمند او به اموری گردن نمی‌نهد که با خرد خویشتن به آنها رسیده، چرا که چنین ایمانی در نظر او بی‌ارزش است. بلکه هنر ابراهیم او در این است که با نهایت شورمندی خویش به اموری تن می‌دهد که به آنها یقین ندارد و بلکه خرد او می‌گوید این امور نامتحمّل و غیرممکن‌اند:

اما به خطر انداختن یعنی چه؟ مخاطره با بی‌یقینی همبستگی دقیق دارد؛ وقتی یقین در کار است مخاطره غیرممکن می‌شود... اگر آنچه امید دستیابی به آن را از طریق به خطر انداختن چیزی دیگر، دارم، خود، یقینی باشد، من خطر نکرده‌ام یا چیزی را به خطر نینداخته‌ام، بلکه به تعویض و مبادله دست زده‌ام... نه اگر من به راستی عزم مخاطره دارم، به راستی عزم جد و جهد برای نیل به خیر اعلی‌ را دارم، باید بی‌یقینی در کار باشد و، به تعبیری، باید جا برای تکان خوردن داشته باشم. اما بزرگترین فضایی که می‌توانم داشت و در آن پرشورترین حالت حاکی از شورمندی، که امر نامتناهی را در اغوش می‌کشد، جا هست، همانا بی‌یقینی معرفتی نسبت به سعادت ابدی یا این معرفت یقینی است که گزینش، به معنای محدود، نوعی دیوانگی است: حالا جا هست. حالا می‌توانید به خطر اندازید. (آدامز، ۱۳۷۴: ۹۴ - ۹۵)

آری! در ایمان کرکگور خطر نهفته است و شهسوار ایمان او به همین صورت خطر می‌کند. خطر ایمان کرکگور خطر معرفتی است. انسان به اموری گردن می‌نهد که با خردش ناسازگار است. در چنین عملی خطر نهفته است، و ابراهیم کرکگور به همین معنا خطر کرد. او شهسوار ایمان بود.

به نظر می‌رسد که ابراهیم کرکگور تفاوت‌هایی با ابراهیم تورات نیز دارد. در تورات سخنی از تردید و دودلی ابراهیم نیست. عبارتی که از تورات درباره‌ی ماجرای ذبح فرزند نقل شد حاکی از استواری است. با

این حال، درك كشتن فرزند و قرباني كردن او علي رغم ميل او، كه ظاهر عبارت تورات است، مشكل است.

**ب) روايت قرآن از ماجراي ذبح فرزند**  
قرآن مجيد ماجراي ابراهيم و ذبح فرزند را اينگونه نقل مي كند:

[ابراهيم گفت:] اي پروردگار من، فرزندي صالح به من عطا كن. پس پسري بردبار و حليم را بر او مژده داديم. پس چون به جايگاه «سعي» رسيد گفت اي پسر كم من در خواب ديدم كه تو را قرباني مي كنم؛ نظر تو در اين باره چيست؟ گفت: اين پدرجان، آنچه به تو امر شده است انجام بده! انشاء الله مرا از شكيبيان و صابران خواهي يافت. پس چون هر دو تسليم شدند و صورت او را بر روي زمين گذاشت، در آن حال ما ابراهيم را خطاب کرده، گفتيم: تو رؤيائيت را عملي كردي، ما اينگونه نيكوکاران را پاداش مي دهيم. همانا اين درخواست امتحاني آشکار بود... سلام و تحيت بر ابراهيم باد. ما اينگونه نيكوکاران را پاداش مي دهيم؛ زيرا او از بندگان بايمان بود. و اسحاق را به او مژده داديم كه پيامبري شايسته بود. (الصافات، ۱۰۰ - ۱۱۱)

از اين آيات قرآن نكاتي را مي توان استفاده كرد: در اين فقره خداوند دو بار به ابراهيم بشارت فرزند داده است كه در بشارت دوم نام حضرت اسحاق (ع) آمده است. بنا بر اين، كسي كه ابتدا به او بشارت داده شده، و در واقع او ذبيح قرآن است، اسحاق نيست و فرزند ديگر ابراهيم يعني اسماعيل (ع) است. (طباطبايي، ۱۳۹۲ هـ . ق: ۱۵۳) پس از اين جهت بين قرآن و تورات اختلاف است. از ظاهر اين فقره برمي آيد كه بين دو بشارت فاصله بوده، چرا كه فرزند اول به سن رشد رسيده و ماجراي ذبح رخ داده و بعد فرزند دوم بشارت داده شده است. در تورات آمده است كه حضرت ابراهيم ۸۶ ساله بود كه اسماعيل را و ۱۰۰ ساله بود كه اسحاق را خداوند به او داد. (سفر پيدايش، ۱۶: ۱۶ و ۵: ۲۱) بنا بر اين، اسماعيل و اسحاق حدود چهارده يا پانزده سال با هم تفاوت سني داشته اند.

۲. ابراهيم (ع) رؤيائي خود را كه از آن به صورت قطعي، فرمان الاهي را تلقي کرده بود و با فرزند در ميان مي گذارد و نظر و رأي او را مي خواهد. از خود اين فقره برمي آيد كه اين ماجرا در زمان بلوغ فرزند بوده است. (طباطبايي، ۱۳۹۲ هـ . ق: ۱۵۲) چرا كه آمده است: «فلما بلغ معي السعي»، هنگامي كه او به سن رشد كه هنگام سعي و تلاش است رسيد... .

پس ابراهيم فرمان خداوند را دريافت کرده و تسليم آن شده است. اما عملي شدن اين فرمان منوط به اين است كه فرزند نيز نظر خود را بيان كند. در واقع از قرآن برمي آيد كه در اين ماجرا دو نفر آمايش شده اند، نه يك نفر. ابراهيم با ابلاغ فرمان خداوند به فرزند و نظرخواهي از او تسليم شدن خود را در برابر فرمان خداوند اعلام مي دارد؛ پس او وظيفه خود را انجام داده و حتي اگر فرزند تسليم نشود او از

آزمایش سربلند بیرون آمده است. اما باید هر دو نفر آزمایش شوند؛ پس باید هر دو تسلیم شوند. حضرت ابراهیم بهترین راه را برای ابلاغ فرمان خداوند به فرزند انتخاب می‌کند، راهی که نهایت عطوفت پدرانه در آن رعایت شده است. او فرمان خداوند را که خود از طریق رؤیا دریافت کرده است، به فرزند نمی‌گوید، بلکه خود رؤیا را نقل می‌کند: «ای پسرکم، من در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم.» آیا پسر هم مانند پدر فرمان خداوند را از خواب پدر دریافت می‌کند؟ این به اعتقاد و ایمان پسر به خداوند و نیز جایگاه والای پدر بستگی دارد. به هر حال، ابراهیم هم فرمان خدا را انجام داده و هم عطوفت پدرانه را رعایت کرده است.

۳. فرزند نیز با جمله‌ای کوتاه و لطیف که سرشار از احترام است، یعنی جمله «ای پدرجان آنچه به تو امر شده است انجام بده» نکات مهمی را می‌رساند: اولاً از رؤیای پدر، امر خداوند را برداشت کرده است. ثانیاً تسلیم محض بودن خود را در مقابل فرمان خدا اعلام می‌دارد، و البته در نهایت، ایمان خود را این‌گونه اعلام می‌کند: «اگر خدا بخواهد من را از صابران خواهی یافت.» ثالثاً اعتقاد خود را به مقام و جایگاه ابراهیم، نه از این جهت که پدر اوست، بلکه از این جهت که پیامبر بزرگ الهی است و خواب و رؤیای او نیز اعتبار دارد، اعلام می‌دارد.

۴. در پایان ماجرای ذبح آمده است که «آنگاه که هر دو تسلیم شدند» و این سخن به این نکته اشاره دارد که پیش‌تر بیان شد و آن اینکه دو نفر آزمایش شده‌اند. هرچند خداوند به ابراهیم می‌فرماید تو به رؤیایت عمل کردی و ما این‌گونه نیکوکاران را جزا می‌دهیم؛ این امتحان بزرگ بود. پس چنین بلا و آزمایشی از این جهت متوجه تو گردید که تو نیکوکار بودی و از بندگان مؤمن ما بودی. اما فرزند او هم در این آزمایش سهیم بوده و از آن سربلند بیرون آمده است. از آنچه گذشت آشکار شد که ماجرای ذبح فرزند، آن‌گونه که در قرآن آمده، با آنچه تورات از این داستان روایت می‌کند بسیار متفاوت است. در تورات آمده است که حتی وقتی فرزند از پدر می‌پرسد گوسفند قربانی کجاست، پدر پاسخ روشنی به او نمی‌دهد و حتی ظاهراً او را با زور می‌بندد تا ذبح کند. در حالی است که در قرآن وضعیت کاملاً متفاوت است. فرزند نیز مانند پدر آزمایش می‌شود و از آزمایش سربلند بیرون می‌آید، و پدر نه تنها با لطافت ماجرا را با او در میان می‌گذارد، بلکه اجرای مأموریت را منوط به رأی او می‌کند.

حال اگر سخنان کرکگور را به یاد آوریم، می‌بینیم که هیچ‌یک از گفته‌های او در رابطه با ذبح فرزند توسط ابراهیم با روایت قرآن از این ماجرا جور در نمی‌آید. نه ابراهیم تزلزل دارد و نه محبت پدری را به دست فراموشی می‌سپارد و نه مجبور است حقیقت را از پسر مخفی کند و نه پسر از امر الهی سرباز می‌زند تا

ناموفق از آزمایش بیرون آید. به هر حال، تا اینجا روشن شد که در این دو کتاب دو روایت کاملاً متفاوت از ماجرای ذبح آمده و همه سخنان و استدلال‌های کرکگور بر روایت توراتی ماجرا مبتنی است و هیچ ارتباطی با روایت قرآنی آن ندارد.

### ج) خردورزی در روایت قرآنی ماجرای ذبح

درست است که سخن کرکگور بر روایت توراتی از ماجرای ذبح مبتنی است، اما در اینجا یک سؤال مهم می‌تواند مطرح شود و آن اینکه آیا روایت قرآنی ماجرا خردستیز نیست؟ آیا خداوند می‌تواند به کسی دستور دهد که فرزندش را ذبح کند؟ آیا چنین دستوری از خداوند قبیح نیست؟ آیا پدری می‌تواند مدعی شود که خداوند از او خواسته که فرزندش را قربانی کند و به این دلیل دست به قربانی فرزند بزند؟ ما مدعی هستیم ماجرا آن‌گونه که در قرآن آمده خردستیز نیست. اثبات این مدعا نیاز به مقدماتی دارد:

۱. بنابر مبنای خردگرایی (معتدل)، هیچ‌یک از گزاره‌های دین نباید خردستیز باشد، بدین معنا که عقل به صورت قطعی آنها را رد کند. حال فرقی نمی‌کند که این گزاره مربوط به آموزه‌های عقیدتی بنیادین باشد، یا آموزه‌های عقیدتی روبنایی، یا فروع عملی، و یا حوادث تاریخی نقل شده در متون مقدس که مورد تأیید آن متون قرار گرفته‌اند. البته برخی از موارد فوق علاوه بر خردستیز نبودن باید خردپذیر هم باشند، یعنی عقل آنها را تأیید کند و برای برخی نقل قطعی و مسلم کافی است و برای برخی دیگر نقل معتبر کفایت می‌کند.<sup>۱</sup> در اینجا به این بحث نمی‌پردازیم، اما از آنجا که موضوع بحث ما در اینجا ماجرای ذبح فرزند است – که یک ماجرای تاریخی مورد تأیید متن مقدس است – پس نمی‌تواند خردستیز باشد. و البته از آنجایی که این ماجرا با عقل تنافی ندارد، کافی است.

۲. یک گزاره یا ماجرا ممکن است با توجه به گزاره‌های دیگر یک دین توجیه و تبیین شود. به عبارت دیگر، یک گزاره ممکن است در درون یک نظام دینی و در ارتباط با مؤلفه‌های دیگر آن نظام بیانی غیرخردستیز یا خردپذیر بیابد، در حالی که همین ماجرا در نظام دینی دیگری این‌گونه نباشد. آموزه‌ها و اصول پذیرفته‌شده یک نظام به تبیین یک ماجرا یا گزاره کمک می‌کنند، البته به شرط اینکه خردپذیری یا عدم خردستیزی آن آموزه‌ها و اصول ثابت شده باشد.

۳. خدای ادیان ابراهیمی شخص‌وار است، یعنی موجودی زنده، عالم و قادر است و با اراده خویشتن جهان را اداره می‌کند. این خداوند، زنده می‌کند و می‌میراند. جوانی را می‌میراند و پیر فرتوتی را زنده نگه می‌دارد. شاید کسی اصل این عقیده را خردستیز بداند، و بگوید چرا خداوند مرگ را خلق کرده است؟ چرا خداوند باید جان کودک بی‌گناهی را بگیرد و ... این مسئله دیگری

<sup>۱</sup> این سخن بنا بر مبنای خردگرایی معتدل است. اما بنا بر مبنای خردگرایی افراطی همه آموزه‌ها با بیشتر آنها باید خردپذیر باشند.



است و جای حل آن در مسئله معروف «شر» است. به هر حال، در این ادیان مسلم است که خداوند حق دارد هرگاه بخواهد جان کسی را بگیرد و او را بپراند. ۴. در قرآن مجید و سنت اسلامی آمده است که خداوند گاهی مأمورانی را برای گرفتن جان انسان‌ها می‌فرستد. شکی نیست که اگر این پذیرفته شد که مرگ و زندگی از آن خداست و خداوند حق دارد هر که را خواست در هر حالت و سنی بپراند. اینکه او را چگونه بپراند و چه کسی را مأمور مرگ او قرار دهد، مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ همان‌طور که کسی اعتراض نکرده است که چرا خداوند رسولانی برای گرفتن جان می‌فرستد، رسولانی که آن‌گونه که در سنت اسلامی آمده است، گاهی انسان‌های وارسته و به خدا پیوسته هستند.

۵. در میان انسان‌ها کسانی یافت می‌شوند که در اثر اطاعت از پروردگار به مقام قرب او نائل می‌شوند. این انسان‌ها با سایر مردم متفاوت‌اند، چرا که اینان به واسطه اطاعت از پروردگار و جلب رضایت او به جایی رسیده‌اند که سخنان سخن خدا و دستشان دست خداست. اینان از روی هوای نفس سخن نمی‌گویند و شیطان از نزدیک شدن و فریب آنان مأیوس شده است.

۶. در میان مردم کسانی مقام و جایگاه این انسان‌های برگزیده را درک و به آنان اعتقاد پیدا می‌کنند؛ اعتقاد به اینکه آن انسان‌ها، از بندگان مقرب خدایند. این افراد در برابر سخن و دستور آن انسان‌های برگزیده، به درجه‌ای که به آنان اعتقاد دارند، تسلیم می‌شوند. این تسلیم، نه تسلیم در مقابل غیرخداست، که شرک و ظلم ناجشودنی است، بلکه از این جهت است که او را واصل به خدا می‌دانند. پس برای ایشان سخن آن عبد مقرب سخن غیرخدا نیست. به اعتقاد آنان، سخن آن عبد مقرب همان سخن خداست و عمل او عمل خدا.

با توجه به مقدمات فوق به بررسی قرآنی ماجرای ذبح می‌پردازیم. نخستین مسئله این است: در این ماجرا سه عنصر وجود دارد، یکی فرمان خداوند، و دوم تسلیم شدن ابراهیم در مقابل فرمان خدا، و سوم تسلیم شدن فرزند در مقابل فرمان خدا که از رؤیای پدر درک کرده است. در این سه عمل کدام یک خردستیزند؟

**الف) آیا عمل خداوند خردستیز است؟** خداوند می‌خواهد ابراهیم را آزمایش کند و بنابراین به او دستور می‌دهد که فرزندش را ذبح کند. اگر عمل خداوند، یعنی دستور به ابراهیم، خردستیز است، یا خواسته او نادرست است و یا خواستن او؛ خواسته او قربانی و ذبح شدن فرزند است. پیش‌تر گفته شد که زندگی و مرگ انسان‌ها در دست خداست و او می‌تواند هر کسی را که بخواهد واسطه گرفتن جان انسان‌ها قرار دهد. اما باز شاید گفته شود که این درست است؛ اما آیا این درست است که خداوند پدری را به چنین امری بگمارد؟ پاسخ این است که اصل داستان آزمایش همین‌جاست. آزمایش هر کس به اندازه عظمت شخصیت خود اوست. مراحل آزمایش ابراهیم برای انسان‌های عادی طاقت‌فرسا و یا فوق‌تاب

و توان آنان است؛ اما ابراهیم قرآن با انسان‌های عادی و حتی مؤمنان خاص متفاوت است. او پیش‌تر آزمایش‌های دیگری داده و از جان و مال و همه چیز خود گذشته و از همه آزمایش‌ها سربلند بیرون آمده است. این بالاترین و آخرین آزمایش است. قربانی‌کردن فرزند یگانه، فرزندی که خداوند در کهن‌سالی به او عطا کرده است، مشکل‌ترین عمل ممکن است. اما باید توجه داشت که امتحان و آزمایش مشکل است و میزان مشکل‌بودن متناسب با شخص آزمایش‌شونده و مقامی که پس از آزمایش به آن می‌رسد تعیین می‌شود، و مقامی که ابراهیم در پی آن بوده چنین آزمایشی را می‌طلبیده است. شاید گفته شود چه فایده‌ای بر ذبح یک انسان مترتب است که خداوند آن را طلب کند. پاسخ این است که هیچ فایده‌ای بالاتر از آزمایش یک یا دو انسان نیست. نیازی نیست که فایده‌ای خاص بر آن مترتب باشد. خود آزمایش موضوعیت دارد.

ب) آیا عمل ابراهیم نادرست بوده است؟ ابراهیم پیام واضح و روشنی را از طرف خداوند دریافت می‌کند. او خود را در موضعی می‌بیند که با انسان‌های عادی متفاوت است. او به مقام و جایگاه خود و رابطه خود با خداوند آگاه است. او می‌داند که مأموریت ممکن را باید انجام دهد. پس باید در برابر امر الهی تسلیم شود، و چنین می‌کند. ابراهیم مقامی خاص و بس والا دارد و خود او به جایگاه خود و رابطه خود با خداوند آگاهی دارد. او می‌داند که به مقامی رسیده که دستش خداست؛ پس باید فرمان خداوند را عملی سازد. اما برای اجرای فرمان خداوند یک مانع مهم وجود دارد: ابراهیم همچون دیگر انسان‌ها بر روی زمین و دورن جامعه انسانی و در میان دیگر انسان‌ها زندگی می‌کند. او باید روابط و ضوابط جامعه انسانی را رعایت کند. او نمی‌تواند به صرف این ادعا که خداوند به وی دستور داده است، کسی را، حتی فرزند را، ذبح و قربانی کند. در صورتی این عمل امکان‌پذیر است که فرزند نیز به این عمل تن در دهد. به همین جهت ابراهیم فرمان خداوند را با عبارتی سرشار از عطوفت پدری برای فرزند بیان می‌کند. البته اگر فرزند مطیع خدا نباشد، یا سخن پدر را سخن خدا نداند و یا دست پدر را در دست خدا نداند و تسلیم نشود در این صورت ابراهیم وظیفه خود را انجام داده است، اما برای اجرای فرمان خداوند مانعی پیش آمده است.

ج) آیا عمل فرزند نادرست بوده است؟ انسان حق ندارد بی‌جهت جان خود را به خطر اندازد و یا آن را هلاک سازد، و این فرمان خداوند است. اما اگر یقین کند که خداوند چنین می‌خواهد و درواقع خداوند او را نیز آزمایش می‌کند، باید اطاعت کند و تسلیم شود. فرزند ابراهیم به خدا ایمان کامل دارد. از این گذشته او پدر خود را می‌شناسد و نسبت به او معرفت کامل دارد، پدری که در این زمان به کهولت رسیده و عمری را در اطاعت از پروردگار خود سپری کرده و آزمایش‌های بسیار سنگین را پشت سر گذاشته است. او می‌داند که پدر حاضر شده است در راه خدا زنده در آتش افکنده شود. پس سخن او را

سخن خدا و دست پدر را دست خدا می‌داند. این پسر با این مقدمات باید تسلیم شود و چنین می‌کند. فرزند نیز مانند پدر از آزمایش سربلند بیرون می‌آید. بنابراین، در روایت قرآن از ماجرای ذبح فرزند هیچ‌گونه خردستیزی وجود ندارد و در آن هیچ امر نامعقولي دیده نمی‌شود.

در اینجا ممکن است سؤالی دیگر مطرح شود: اگر در روزگار ما پدری آنگاه که از خواب بیدار می‌شود مدعی شود که خداوند از او خواسته است که فرزند خود را ذبح کند، آیا جامعه او را باور می‌کند؟ آیا هیچ فرزندی تسلیم چنین پدری می‌شود؟ آیا به فرض تسلیم شدن فرزندی، انسان‌های دیگر و جامعه انسانی اجازه چنین اقدامی را می‌دهد؟ روشن است که چنین عملی را جامعه ما اجازه نمی‌دهد و حتی پدری را که چنین ادعایی کند دیوانه می‌شمرند. اگر امری در یک زمان ممکن و معقول بوده پس باید برای همه زمان‌ها این‌گونه باشد.

پاسخ این است که چنین امری در هر زمانی ممکن است، به شرط اینکه ابراهیم یافت شود. هر پدری حق ندارد و نمی‌تواند چنین ادعایی کند. گفتیم که کسی می‌تواند چنین ادعایی کند که خود و اطرافیانش این را پذیرفته باشند که سخن او سخن خدا و دست او دست خداست. اطرفیان ابراهیم نظاره‌گر این بوده‌اند که ابراهیم در راه مبارزه با شرک و بت‌پرستی و دعوت به پرستش خدای یگانه حاضر شده که در آتش افکنده شود. او حتی برای نجات خود از مقربان درگاه خداوند کمک نمی‌خواهد و تسلیم محض است. اما آتش سوزان کفر نمرودیان به دستور خداوند برای او خنک و دلپذیر می‌شود. (انبیاء، ۵۰ - ۶۹) اگر در این زمان هم انسانی به مقام ابراهیم و فرزندی به مقام اسماعیل یافت شود باید جامعه به آنان اجازه دهد که فرمان خداوند را اجرا کنند.

البته به این معترفیم که شاید اگر ابراهیم و اسماعیلی هم یافت شود، باز هم جامعه آنان را دیوانه بینگارد؛ اما این بی‌سابقه نیست. به فرموده قرآن این در میان امتهای سابق نیز شایع بوده که انبیای الهی را به جنون متهم می‌کرده‌اند (الذاریات، ۵۲) و پیامبر اسلام نیز به همین متهم شده است. (حجر، ۶)

در اینجا جا دارد که به ماجرای دیگری که در قرآن مجید نقل شده و گاهی با ماجرای ذبح فرزند مقایسه می‌شود، اشاره کنیم. در سوره کهف آیات ۶۵ - ۸۲ ماجرای ملاقات موسی با یکی از بندگان مقرب خدا که دارای علمی الهی بوده، آمده است. موسی می‌خواهد که دنبال او برود و از عملش بهره گیرد، اما آن فرد به موسی می‌گوید تو نمی‌توانی اعمال مرا تحمل کنی، چون از اسرار آن آگاهی نداری موسی اصرار می‌کند و می‌گوید به خواست خدا صبر خواهم کرد. آن دو با هم به مسافرت می‌روند و موسی در کمال تعجب می‌بیند که همراه دانایش کارهای عجیبی می‌کند. نخست کشتی‌ای را که بر آن سوارند سوراخ می‌کند. سپس کودکی را به قتل می‌رساند و سرانجام در کنار روستایی که حتی حاضر نشدند به آنان

غذا دهند، دیواری را که رو به خرابی بود تعمیر می‌کند. هر يك از این ماجراها مورد اعتراض موسی قرار می‌گیرد و چون آن عالم قولي را که موسی داده بود، به او یادآوری می‌کند موسی سکوت می‌کند. اما پس از نوبت سوم آن عالم پس از اینکه سر اعمال خود را بیان می‌کند از موسی جدا می‌شود. او می‌گوید: کشتی را سوراخ کردم چون این کشتی از افرادی مسکین بود و حاکم کشتی‌ها را غصب می‌کرد. من آن را معیوب ساختم تا کشتی را از آنان غصب نکنند. کودک را به قتل رسانیدم چون پدر و مادر او مؤمن بودند و این کودک اگر بزرگ می‌شد آنان را گمراه می‌کرد. و اما دیوار را بنا کردم چون گنجی متعلق به دو کودک یتیم زیر آن پنهان بود و اگر دیوار خراب می‌شد آن گنج به دست دیگران می‌افتاد. گاهی گفته می‌شود رفیق موسی چه حقی داشته که کودکی را به قتل برساند، و قرآن نیز با تأیید عمل او در حقیقت عملی خردستیز را تأیید می‌کند، و بنابراین عقل ما از درک آن عاجز است؛ پس باید با ایمان، علی‌رغم اینکه عقل آن را رد می‌کند، آن را بپذیریم.

اما با اندکی دقت در ماجرا روشن می‌شود که در واقع مکاشفه‌ای برای موسی رخ داده است. خداوند می‌خواهد به موسی، و با نقل داستان به دیگران، بفهماند که در این عالم حوادثی رخ می‌دهد که شما از علل آنها ناآگاهید و اسرار امور در دست خداست. (طباطبایی، ۱۳۹۲ هـ. ق: ۳۳۸). در واقع پشت پرده برای موسی کشف شده است و او تحمل آنچه را پشت پرده این عالم رخ می‌دهد نداشته است. مؤید این سخن روایات متعددی است که می‌گوید این عالم، خضر نبی بوده که اکنون هم به حیات غیبی خود ادامه می‌دهد. (همان: ۳۵۴ - ۳۵۷). پیشتر گفته شد که خداوند به وسایل مختلف جان انسان‌ها را می‌گیرد. او مأمورانی دارد که دستورهای او را به اجرا درمی‌آورند. یکی از این اشخاص چه بسا خضر نبی بوده باشد که از انظار عموم غایب بوده، ولی موسی او را در مکاشفه‌ای دیده و اعمال او را نظاره کرده است. بنابراین، در این ماجرا نیز امری خردستیز رخ نداده است.

#### (د) ایمان خردمندانه ابراهیم قرآن

پیشتر گذشت که شهسوار ایمان کرکگور، یعنی ابراهیم، از این جهت شهسوار ایمان است که به امر محال و غیرممکن تسلیم شده است. (کرکگور، ۱۳۷۸: ۴۶) اساساً ایمان در اندیشه کرکگور به‌همین معناست. به گفته نویسنده‌ای مسیحی: «از نظر کرکگور، ایمان امر عقلانی نیست، بلکه پذیرش محال و متناقض‌ناست. در واقع، کرکگور پیرو این اندیشه توتولیان است که می‌گوید: ایمان دارم چون محال است.» (لین، ۱۳۸۰: ۴۴۴) ایمانی که کرکگور می‌گوید ملازم بی‌یقینی و عدم اطمینان است و اگر یقین و اطمینان در کار باشد دیگر جای ایمان نیست. (هوردن، ۱۳۷۶: ۸۰) اما از آیات متعددی از قرآن برمی‌آید که ابراهیم (ع) در پی یقین و اطمینان بوده و برای رسیدن به آن از برهان و استدلال سود می‌جسته است. ابراهیم

قرآن درست در آیاتی که قبل از ماجرای ذبح آمده و در واقع مقدمه بیان آن ماجرا هستند، با پدر و قوم خود به بحث می‌نشینند و برای آنان استدلال می‌آورد: چرا خدایان دروغین را می‌پرستید؟ درباره پروردگار جهان‌ها چه گمان برده‌اید؟ ابراهیم خود را به بیماری می‌زند و در مراسم قوم شرکت نمی‌کند و پنهانی سراغ پتهای قوم می‌رود؛ ای خدایان دروغین ناتوان آیا غذا نمی‌خورید؟ چرا سخن نمی‌گویید؟ او خدایان ناتوان قوم را درهم می‌شکند و چون قوم باز می‌گردند او استدلال می‌کند که این خدایان شما مخلوق شما نیستند. شما باید خالق خود را بپرستید. پس او را به آتش می‌افکنند. (الصافات، ۸۳ - ۹۹)

در فقره‌ای دیگر که همین ماجرا نقل شده است، ابراهیم از پدر و قوم خود می‌پرسد که چرا مجسمه‌ها را می‌پرستند. قوم پاسخ می‌دهند که چون پدرانمان آنها را می‌پرستیده‌اند، و ابراهیم می‌گوید هم شما و هم پدرانمان گمراهید، بعد استدلال می‌آورد که باید پروردگار آسمان‌ها و زمین را بپرستید. اگر قرار بود ابراهیم تسلیم امر نامعقول شود، او هم باید آنچه را قوم و اجداد قوم می‌پرستیدند بپرستد، اما او حاضر نمی‌شود به امر نامعقول تن دهد و حتی حاضر می‌شود در این راه در آتش افکنده شود. همه اعتراض ابراهیم به قوم این است که چرا به امر نامعقول تن داده‌اند. چرا چیزهایی را می‌پرستید که نه برای شما نفعی دارند و نه می‌توانند به شما ضرری برسانند؟ چرا اندکی تعقل نمی‌کنید؟ (انبیاء، ۵۰ - ۶۷)

ابراهیم قرآن برای رسیدن به خدای واقعی که پروردگار جهان است از خرد خود استفاده می‌کند. او در پی خدایی است که شایستگی عشق او را داشته باشد. پتهای شایسته چنین عشقی نیستند، چون مخلوق انسان‌های ناتوان‌اند. خدایان دیگری را که مردمان معاصرش می‌پرستیدند با خرد خود می‌آزماید. ستاره‌ای را می‌بیند و می‌گوید شاید این پروردگار من است؛ اما چون غروب می‌کند می‌گوید چیزی که غروب می‌کند شایسته عشق من نیست. او ماه و خورشید را به همین صورت می‌آزماید و همه را رد می‌کند و به سوی کسی روی می‌آورد که خالق ستاره‌ها و ماه و خورشید و آسمان و زمین است. (انعام، ۷۴ - ۷۹) همان‌طور که گذشت، کرکگور می‌گفت در ایمان باید خطر باشد، و اگر امری یقینی باشد در آن خطری نیست؛ اما ابراهیم قرآن درست عکس این می‌اندیشد. او می‌خواهد با عقل خویش به یقین برسد و بعد ایمان آورد. اما در ایمان ابراهیم هم خطر وجود دارد، اما نه از نوعی که کرکگور می‌گفت. ایمان ابراهیم باعث می‌شود که او در آتش افکنده شود. ایمان او باعث می‌شود که جان یگانه فرزندش به خطر افتد ... و

## منابع و مأخذ

۱. باربور، ایان، ۱۳۶۲، علم و دین، بهاء‌الدین خرمشاهی، نشر دانشگاهی.
۲. براون، کالین، ۱۳۷۵، فلسفه و ایمان مسیحی، طلاطه میکائیلیان، علمی و فرهنگی.

۳. پترسون، مايكل و ديگران، ۱۳۷۶، **عقل و اعتقاد ديني**، احمد نراقي و ابراهيم سلطاني، طرح نو.
۴. ريچاردز، گلين، ۱۳۸۰، **به سوي الاهيات ناظر به همه اديان**، رضا گندمي نصرآبادي و احمدرضا مفتاح مركز مطالعات اديان و مذاهب.
۵. ريخته‌گران، محمدرضا، ۱۳۷۴، **كارل بارت و الاهيات ديالكتيكي**، مجله ارغنون ۶ و ۵، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي.
۶. لين، توني، ۱۳۸۰، **تاريخ تفكر مسيحي**، روبرت آسريان، فرزاد.
۷. مك كواري، جان، ۱۳۷۸، **تفكر ديني در قرن بيستم**، بهزاد سالكي، اميركبير.
۸. مك كواري، جان، ۱۳۸۲، **الاهيات اگزيستانيسياليسي**، مهدي دشت بزرگي، دفتر تبليغات حوزه علميه قم.
۹. مك گراث، اليستر، ۱۳۸۲، **مقدمه‌اي بر تفكر اصلاح ديني**، بهروز حدادي، مركز مطالعات و تحقيقات اديان و مذاهب.
۱۰. هوردزن، ويليام، ۱۳۶۸، **راهنماي الاهيات پروتستان**، طلاطه ميكائيليان، علمي و فرهنگي.
۱۱. Jamas B. Torr. ۱۹۸۷, Karl Barth in *the Encyclopedia of Religion*, V. ۲, P. ۶۸ – ۷۱, New York.
۱۲. Kent, John, ۱۹۹۵, the character and possibility of christian theology today, ۸۷۵ – ۸۹۴ in *Companion Encyclopedia of theology*, Routledge press.
۱۳. Kung, Hans, ۱۹۹۴, Karl Barth, ۱۸۵ – ۲۱۷, in *Great Christian thinkers*, New York.
۱۴. Mcinerny, Ralph, ۱۹۹۳, Reflection on Christian philosophy in *Rational faith*, ۲۵۶ – ۲۷۹, university of Noter Dame press.